



آشنایی با زهرا شفیع نقاش جوان ایرانی و آثار او

توسط FAR · 03/10/2017

زهرا شفیع نقاش جوان و خلاق مقیم ایران، امسال جایزهٔ اقامت سه ماهه در سیتهٔ بین‌المللی هنر در پاریس را از آن خود کرد. این مسابقه هر سال از جانب انستیتو دو فرانس و وزارت فرهنگ و ارتباطات فرانسه در تهران تدارک دیده می‌شود. او که فارغ‌التحصیل هنرهای زیباست، از ده سال پیش در نخستین جشنوارهٔ گروهی زنان در تهران شرکت کرد و از آن پس در نمایشگاه‌های متعدد فردی و جمعی در ایران و نیز در پاریس، بروکسل، برلن و میامی به نمایش کارها و آثار خود پرداخته است.

آفرینش‌های هنری او در همین دورهٔ کوتاه اقامتش در پاریس مورد توجه و استقبال بسیاری از بازدیدکنندگان و تماشاگران قرار گرفت. خود او در یادداشتی دربارهٔ چگونگی شکل‌گیری این پروژهٔ تازه می‌نویسد:

”رود و اقامت من در سیته مرا با دنیای تازه‌ای آشنا کرد که در آن، فاصله‌ها و جدائی‌های میان انسان‌ها رنگ می‌بخت. جهانی که در آن هنرمندانی با خاستگاه‌ها و پیشینه‌های گوناگون از گوشه و کنار دنیای پُر ستیز و پُر تنش کنونی به دهکدهٔ کوچکی راه یافته بودند که در آن با زبان رنگ و شعر و موسیقی و رقص با یکدیگر سخن می‌گفتند و دیگر از آن نزاع‌ها و نفاق‌هایی که هر یک از ما را در بطن جغرافیای سیاسی سرزمین‌مان، نسبت به ساکنان سرزمین‌های دیگر، گرفتار کرده است، خبری نبود و دشمنی‌ها از میان برخاسته بود. دیگر رنگ پوست و جایگاه اجتماعی و نام کشورمان مانع دست یافتن به ریشه‌های مشترک انسانی که ما را به یکدیگر پیوند می‌دهند، نبود.

همین تجربهٔ زیستن با دیگر هنرمندان غیر ایرانی و سهیم شدن در آفرینش و کار یکدیگر در این دهکدهٔ جهان - وطن بود که در روزهای نخستین اقامتم الهام‌بخش کار تازهٔ من در این فرصت کوتاه شد. بازاندیشیدن به رشته‌های اُلفت و ریشه‌های مشترک انسانی میان همهٔ ما، بی‌اختیار مرا به یاد شعر شاعر بزرگ سرزمینم در قرن سیزدهم میلادی، سعدی شیرازی، انداخت که چنین سروده بود:

بنی آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش ز یک گوهرند

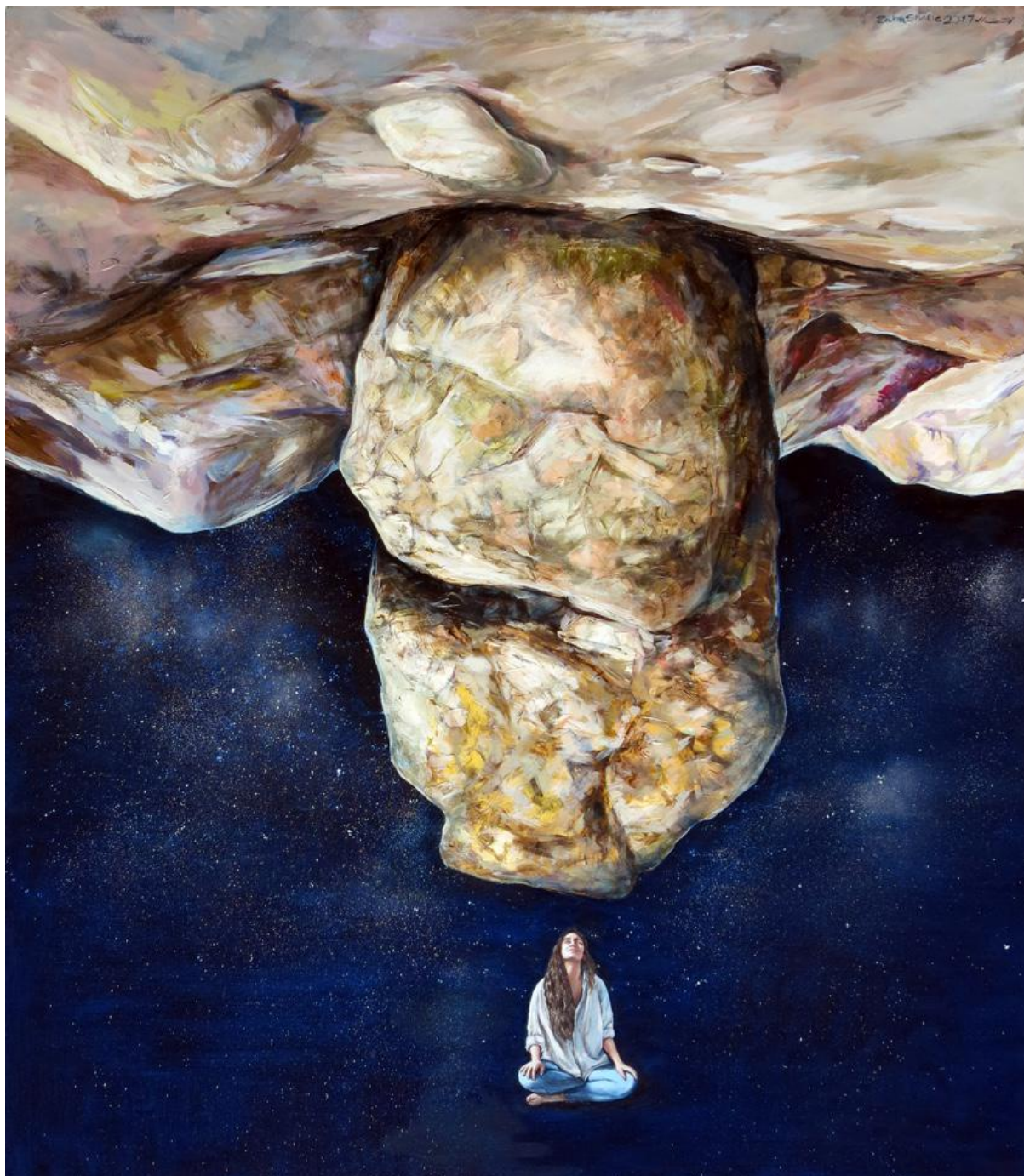
چو عضوی به درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار

تو کز محنت دیگران بی‌غمی / نشاید که نامت نهند آدمی

در این پروژه کوشش کرده‌ام با الهام گرفتن از این شعر سعدی و فضای زندگی‌ام در سیته، از تکه‌ها و اعضای بدن هنرمندانی که در این روزها مقیم سیته هستند، نقشی بردارم که این پیکرهٔ یگانهٔ بشری را با همهٔ تنوع و رنگارنگی‌اش به تصویر بکشاند.”

در اینجا برخی از آثار وی را مشاهده می‌کنید. چند آثار نخست مربوط به نمایشگاه وی با عنوان “وارونگی” است.

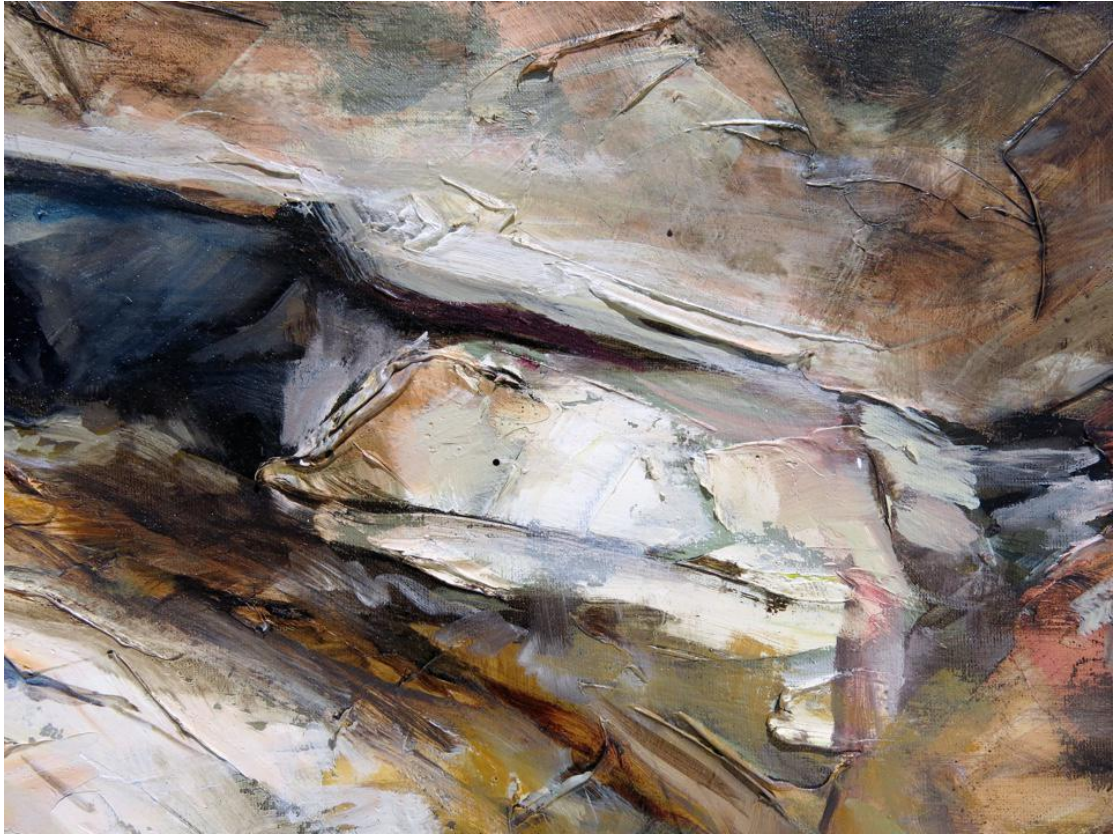




این چرخ فلک که ما در او حیرانیم
فانوس خیال از او مثالی دانیم
خورشید چراغ دان و عالم فانوس
ما چون صوریم که اندر آن گردانیم
(عمر خیام)

همه چیز در حال تغییر است. درون و بیرون من را دنیای واژگونی احاطه کرده است. گاه حس می‌کنم در جایی که برایم آشناست گم شده‌ام. با همه میلم به رهایی، انبوهی از مرزها خلاصه‌ام کرده است؛ و من، گرفتار در این درون پر آشوب، با همه بزرگی که از خود می‌پندارم، چه ناچیز می‌شوم بر بلندای صخره‌ای در دوردست. لمس یک تکه سنگ کوچک روی زمین مرا به وجد می‌آورد، تا شنیدن خبر کشف کهکشان‌های جدید در اخبار علمی.

و گاه؛ تنها حیرت‌زده می‌مانم در میانه دنیایم، دنیایی که خود بخش کوچکی است از خلقتی عظیمتر. با این همه، انسانم و بر آنم که آبی بی‌انتهای آسمان و وسعت پیمودنی زمین را از آن خود کنم.









”به میهمانی زندگی خوش آمدید” :



مثل کودکی که در جشن تولدش بیش از هر چیز هیجان باز کردن کادوهای خود را دارد و شاید به پایان میهمانی هم فکر نکند؛ ما نیز با گشودن سهل‌انگارانه هدیه‌های زندگی‌مان، شتابزده به سراغ هدیه‌های بعدی و بعدی می‌رویم و اغلب به همان پیشکشی دلخوش نیستیم، با آن زندگی نمی‌کنیم و از آن لذت نمی‌بریم. در سوای بسته‌های بزرگتر، هدیه‌های کوچکتر را رها می‌کنیم و گاه نادیده می‌گیریم. سرعت این دلزدگی چنان زیاد است که فقط به شکل و شمایل داشته‌های خود نگاه می‌کنیم و حتی با حسرتی عمیق، نظاره‌گر

دارایی دیگران هستیم که هیچگاه سهم ما نبوده و نیستند.
گاهی فراموش می‌کنیم که این مهمانی با همهٔ زرق و برق دلفریب و احاطه‌گر امروزی‌اش، همیشگی نخواهد بود و روزی در اوج شکوه و درخشش خود پایان می‌یابد؛ آنگاه آخرین هدیهٔ ما انسان‌ها «مرگ» خواهد بود!



در پایان عکس‌هایی از نمایشگاه وی در پاریس را مشاهده می‌کنید که مورد استقبال زیادی قرار گرفت :





